

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی- پژوهشی

سال نهم- شماره دوم- تابستان ۱۳۹۵- شماره پیاپی ۳۲

## تحلیل و بررسی سبکی «سنگ صبور و همسایه‌ها» از منظر فلسفی-

### اجتماعی با نقد هیج‌انگاری

(ص ۱۱۵-۱۳۴)

محبوبه ذوالفقاری نژاد(نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، محمدرضا نصرافهانی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۴/۱۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۵/۰۶/۲۵

#### چکیده

برخی معتقدند که انقلاب مشروطه، حکومت رضاشاهی، کودتای ۲۸ مرداد و ... نسلی را که در حدود سالهای ۱۳۳۰-۱۳۶۰ در عرصه ادبیات بالیدند و آثار خود را خلق کردند، با بحران عظیم معرفتی و اعتقادی روبه‌رو ساخت و منجر به بروز ناامیدی در طیف وسیعی از روشنفکران متفکر ایرانی شد. این یأس افسار گسیخته موجب گردید تا کسانی چون هدایت، چوبک، صادقی و ... گونه‌ای جدید از نوشتار را در حوزه ادبیات داستانی ایجاد و دنبال کنند که مبتنی بر دریافتهای روان‌شناسانه و فلسفی از روح انسان و ارتباط او با جهان مادی و عالم متافیزیک بود. شعله این آتش هیچگاه خاموش نشد و شراره‌های آن به نسلهای بعد نیز سرایت کرد. این ساختار ذهنی جدید که به کشف سوئیۀ سیاه و تاریک روح بشری میپرداخت با مفاهیمی مانند: مرگ، زندگی، پوچی، تنهایی و گناه بخش بزرگی از ادبیات سالهای مذکور را تحت سیطره خود قرار داد و منجر به پیدایش سبک دوره‌ای خاص با عنوان ادبیات پوچگرا گردید. در این جستار برآنیم تا گوشه‌ای از درگیریهای ذهنی و ویژگیهای مشترک فکری و سبکی صادق چوبک و احمد محمود را با تأکید بر اثری خاص از هر کدام در گستره سالهای ۳۰ تا ۶۰ مورد تأمل قرار دهیم.

**کلمات کلیدی:** نیهیلیسم، داستان معاصر، سبک‌شناسی، روشنفکری.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان ma54\_z@yahoo.com

<sup>۲</sup> - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان m.nasr@ltr.ui.ac.ir

## مقدمه

بحث دربارهٔ چند و چون زندگی و افکار نویسندگان سالهای ۳۰-۶۰ و قرار گرفتن آنها در حوزه بی‌معنایی زندگی و هیچ‌انگاری از جمله مهمترین مباحثی است که مورد گفت‌وگو و توجه پاره‌ای از منتقدان آثار ادبی قرار گرفته و روزبه‌روز نگاه عمیق‌تر و پرسش‌هایی جدی‌تر را به سوی خود کشانده است. چراکه امروز گونه‌های مختلف ادبی علاوه بر شعر و داستان نقش برجسته‌ای در پدیدار شدن افکار و اندیشه‌های نوپا به‌ویژه در جهان مدرن دارد. به عبارتی قرار گرفتن انسان معاصر در حوزه‌هایی از معنا که مفاهیم فلسفی، روان‌شناختی و عرفانی را برای او به صورت عینیت‌های زندگی درآورده است، در تغییر نگرش افراد به زندگی و مناسبات آن نقشی مؤثر ایفا میکند. به هر روی ورود به این حوزه نزد متفکران اهمیتی خاص مییابد؛ زیرا این حوزه بر مبنای درونی آدمی انگشت سؤال میگذارد و او را در ساحت‌های مختلف اندیشه و عمل، زیر تیغ پرسش‌هایی برنده میگیرد و بخشی از زندگی و آثار فکری و هنری را مورد بازنگری جدی قرار میدهد. پرسش از چیستی زندگی و محدودیت‌های فلسفی- روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در حوزه‌های مختلف انسان، پرسش از ماهیت این جهان و شکاکیت در وجود جهان ماورایی؛ یعنی آیا فراتر از ماده و انرژی به جهانی دیگر نیز میتوان پای نهاد، اصلاً جهانی که از نوع و سنخ دیگر باشد، امکان وجود دارد یا نه؟

تا این پرسش‌ها و فرضیه‌ها و دیدگاه‌هایی که به موجب پرسش‌های مذکور ایجاد میشوند پاسخ نیابند ذهن و ضمیر آدمی را آرام نمیگذارند، لذا در این جستار میکوشیم به پاره‌ای از دغدغه‌های نویسندگان دهه‌های ۳۰ تا ۶۰ بپردازیم زیرا که شیوع و بازتاب آن دغدغه‌ها در آثار آفریده شدهٔ این قلمرو، منجر به پیدایش سبک دوره‌ای خاص گردیده است که با نگاه کلاسیک و سنتی ما به انسان و زندگی تفاوتی جدی دارد.

ناگفته نماند که سبک رمانها بیشتر بر اساس نگرش به زندگی تودهٔ مردم متوجه شده است. یگانگی در زبان، اندیشه، شخصیت، فضا و سرانجام داستانها از جنبه‌های خاص همانند پنداری آثار است. البته پرننگی و گاه کم‌رنگی این عناصر به سبک و میزان کجرویهای فکری و افراطی‌گریهای ذهنی نویسندگان بستگی دارد که با کیفیت خفیف یا شدید، خود را نشان میدهند.

### ۱- گذری کوتاه به وقایع سیاسی-اجتماعی سالهای ۳۰-۵۰

ظلم و فساد شاهان قاجار و گسستی که با مردم داشتند در کنار فقر فرهنگی و اقتصادی و نفوذ غربیها در ایران و در اختیار گرفتن بازارهای اقتصادی و تجاری آرام‌آرام به تغییر و تحول در ساختار سنتی و فضای بستهٔ جامعهٔ ایران منجر گردید. کم‌کم طبقهٔ متوسط آن روزگار یعنی بازرگانانی که با محیط و زندگی غربی آشنا شده بودند، به مفهوم درد مشترک اقشار مختلف جامعه پی بردند. در سوی دیگر روشنفکرانی قرار داشتند که از طریق پیوندهای فکری و ایدئولوژیکی با جهان غرب از طریق نهادهای

نوین آموزشی و اداری زمینه رواج اندیشه‌های روشنفکری را فراهم نمودند. مهمترین دستاورد مدرنیته پس از ظهور تکنولوژی زمینه فکری اندیشه آزادی و برابری اجتماعی و برهم ریختن بناهای استبدادی و خودکامگی شاهان بود. بدین ترتیب پایه‌های سنت و نظامهای از پیش تعیین شده‌ای که انسانها را با تمامی شاخه‌های فرهنگی، دینی، اقتصادی و ... ملزم به اطاعت بی‌چون و چرا میکرد، متزلزل شد. در حقیقت روند سریع این رویدادها بود که انقلاب مشروطه را میسر ساخت. نیز با روی کار آمدن رضاخان و تأسیس سلطنت پهلوی، دوره جدیدی از تنشها میان گروههای گوناگون فکری-عقیدتی به وجود آمد که سبب جبهه‌گیریها و چالشهای دامنه‌داری در ساختار حکومت و جامعه گردید. بر این اساس، اختلافهای داخلی نیز وسعت یافت. پایان استبداد قاجار، آغاز استبداد پهلوی و رضاشاهی را به دنبال آورد. نیز سبب نفوذ پاره‌ای از روحانیون بر ساحت‌های مختلف زندگی مردم شد و آن را جایگزین منزلت قاجاریه و سد دفاعی استبداد جدید نمود. به طوری که سرمقاله‌نویسی با علاقه شدید به نفوذ غرب در روزنامه فرهنگستان نوشته بود: «ایران خود را از شر استبداد سلطنتی رها نموده است. اما اکنون به دیکتاتوری انقلابی نیازمند است تا به زور توده‌های بیسواد را از جنگال روحانیون خرافی رها سازد. در کشوری که ۹۹ درصد مردم تحت سلطه روحانیون مرتجع هستند تنها امید ما به موسولینی دیگری است تا بتواند قدرتهای سلطنتی را از بین ببرد و در نتیجه بینشی نوین، مردمی جدید و کشوری مدرن به وجود آورد» (ایران میان دو انقلاب، آبراهامیان: ۱۵۴).

بنابراین اندیشه‌های منورالفکری و تلاش رضاخان در ایجاد تغییر اساسی در کشور که همزمان با حرکت‌های مصطفی‌کمال (اتاترک) در ترکیه بود، چندان مؤثر واقع نشد و حتی به اعتراضهای داخلی دامن زد. این در حالی بود که محمدرضاشاه هم در بسط فضای روشنفکری توفیقی نیافت و چه بسا استبداد و دیکتاتوری او با اعلام حکومت نظامی و دخالت در همه امور کشور منجر به رکود فکری گردید و به نوعی ناسیونالیسم افراطی انجامید که فضای اجتماعی را که میبایست به سمت و سوی روشنایی متمایل شود، تیره و تار ساخت. در این میان ضربه اساسی و کاری را شکست مصدق پس از پیروزی نسبیش به روشنفکران و جامعه آگاه ایران وارد کرد. آرمانها و آرزوهای کسانی که گمان میبردند ایران گام مهمی در جهت پیشرفت پیموده است، ناگهان با کودتا و سرنگونی مصدق رهبر ملی-مذهبی که جماعت زیادی از مردم عادی گرفته تا تحصیلکردگان روشنفکر و علمای مذهبی را با خود همراه ساخته بود، متلاشی شد. بدین ترتیب همه امیدها و باورها به یکباره در قعر نیستی و نابودی فرورفت و از آن دریای پرتلاش و امید و سرشار از موج نشاط و تکاپو سرابی بیش نماند. در این دوره بود که اندیشه هیچ‌انگاری به تدریج در ادبیات، هنر و سینما راه یافت، درست مانند دوران پس از جنگ جهانی دوم در اروپا که عموم نخبگان دچار نوعی یأس و دلزدگی از سیاست و فرهنگ شده بودند.

## ۲- نیهیلیسم و انواع آن

واژه نیهیل در لغت به معنای هیچ است و در اصطلاح از آن به نفی همه‌چیز (معناداری زندگی، قانون اخلاقی و...) تعبیر میشود. فیلسوفان و متفکران تعابیر و معانی گوناگونی برای این واژه ارائه داده‌اند. از جمله نیچه که آن را بی‌ارزش شدن تمام ارزشها معنا میکند (ر.ک. نیهیلیسم، غفوری: ۳۹) و آن را در برابر بی‌اعتباری همه آن اموری قرار میدهد که زمانی در نظر انسان مقدس بوده است، ولی به سبب دخالتها و کجرویهای آدمی مسیر انحرافی در پیش گرفته‌اند، لذا انسان پوچگرا را انسانی می‌شمارد که به جهت ناامیدی همه‌چیز را نفی میکند و دیگر آیین و قدرتی را به منزله الگوی برتر برنمی‌تابد. هرچند واژه نیهیلیسم در کلیت خود قادر است مخاطب را با درونمایه فکری افراد پوچگرا و نیهیلیست آشنا سازد، توجه به بخش‌بندی و شاخه‌های گوناگون آن نیز راهی را جهت شناخت چند و چون رفتار آدمی و گره‌های پیچیده ذهن او می‌گشاید. این شاخه‌ها که هرکدام با نفی بعد مهمی از زندگی، معنای خاصی را متناسب با شرایط زندگی آدمیان القا میکنند، عبارتند از:

#### ۱-۲- نیهیلیسم معرفت‌شناختی

این نوع نیهیلیسم دستیابی به چگونگی ماهیت، حدود معرفت و پیشرفت‌ها و مبانی آن را منکر میشود به تعبیری می‌گوید که چیز قابل شناختی در جهان وجود ندارد که شامل تعریف باشد. نیهیلیسم معرفت‌شناختی خود به دو گونه بخش‌پذیر است. نخست «نسبی باوری افراطی درباره حقیقت. پوچگرایان این نوع نیهیلیسم معتقدند که هیچگاه یگانه حقیقت غایی یا عینی شناخت‌پذیری وجود ندارد و هرچه هست همان نظامهای گوناگون عقاید است که به افراد یا گروه‌های خاص تعلق دارد. جهان بینی نیچه از این نوع است که حقیقت را از نگاه انسانهای مختلف، منفرد و پراکنده دانسته و حقیقت غایی را منکر میشود. نوع دوم نسبی باوری افراطی درباره معناست (نیهیلیسم در رباعیهای خیامی، عابدینی‌فرد: ۱۴۷).

#### ۲-۳- نیهیلیسم وجودی

نیهیلیسم وجودی به نوعی ادامه هیچ‌انگاری و سرگشتگی معرفت‌شناختی است که زندگی بشر را عاری از معنا و انسان را موجودی بی‌هدف می‌پندارد. به‌روایتی قائلان این نوع از هیچ‌انگاری معتقدند که زندگی پایان تعریف شده و مشخصی ندارد، اما از آنجا که آدمی در بطن زندگی قرار گرفته است، چاره‌ای جز زیستن هم ندارد. از سویی دیگر دیدگاه آنها ناقض عمل و تفکر کسانی است که برای زندگی غایت و معنا تصور میکنند. نیست‌گرایان وجودی غالباً دچار روزمرگی شده، ارزش همه امور در نزدشان به طور یکسان جلوه میکند و همین عدم تقابلها و برابرنگاری امور جهان به معنای عام یعنی در عرصه‌های ارزشی، معرفتی، نیک‌اندیشی و یا مسائل مقابل آنها است که فشار بیهوده زیستن را در نظرشان دوچندان می‌سازد.

#### ۲-۴- نیهیلیسم سیاسی

نیهیلیسم سیاسی نوعی نگرش آمیخته به رفتار اجتماعی است که عموماً به صورت واکنشی در برابر کنشگران قدرت و مدیریت و نفی همه جنبه‌های مثبت متکی به قدرت ظهور میکند و به نوعی به آنارشسیم و نظم‌ناپذیری اجتماعی منجر میشود، لذا هیچ‌انگاری قائل به این نوع خاص، از شرکت در فعالیتهای سیاسی و هرآنچه که مربوط به تحکم قدرت حاکم میشود، پرهیز میکند. آینده در نظر این افراد فاقد معنا و مفهوم است.

## ۲-۵- نیهیلیسم اخلاقی

معتقدان به نیهیلیسم اخلاقی، اخلاق و امور اخلاقی را امری نسبی می‌شمارند. همچنین ارزشهای مطلق اخلاقی را مردود دانسته، اخلاق، اصول اخلاقی و دیدگاه‌های مرتبط با آن را نفی میکنند. این شکل از هیچ‌انگاری شاید یکی از فراگیرترین و رنج‌آورترین اشکال نیهیلیسم باشد. انسانی که اخلاقاً پوچگراست نه قابل پیش‌بینی است و نه قابل اعتماد. او انسانی است اسیر انگاره‌های ناپایدار متکی به لحظه و عموماً آمیخته با خوش‌باشی و لذتهای آنی و فردی؛ و اگر هیچ‌انگاری اخلاقی به رویه‌ای فرهنگی بدل گردد، جامعه بیمارترین بستر حرکت و عمل انسانها به حساب می‌آید.

## ۳- صادق چوبک

**الف-** چوبک در ۱۵ تیر سال ۱۲۹۵ ه.ش در بوشهر به دنیا آمد. دوران ابتدای را در دبستانی در همان شهر که به سبک دارالفنون بنا شده بود، گذراند. پدرش بازرگان متوسطی بود که در شیراز مجدداً ازدوج کرد و چوبک به سبب بیماری و فقدان شرایط درمان در بوشهر، به ناچار به شیراز سفر کرد. همین سفرهای اجباری، او را در مسیر ادبیات داستانی و هنر عکاسی قرار داد. چرا که او در شیراز متوجه علاقه خود به هنر عکاسی شد. نیز از جانب عموی ادب دوستش به ادبیات گرایش خاصی پیدا کرد و پس از یادگیری زبان عربی و انگلیسی وارد حوزه ادبیات جهان شد. او برای گذراندن تحصیلات عالی به کالج آمریکایی تهران راه یافت و کار مترجمی را در همان سالها آغاز نمود. چوبک داستان «خیمه‌شب‌بازی» را از یادداشتهای دوران سربازی خود به کمال رساند. سپس «انتری که لوطی‌اش را مرده بود» را منتشر کرد که محصول پربارترین مرحله خلاقیت هنری اوست. او گرچه وارد هیچ حزب و گروهی نشد و علاقه سوسیالیستی داشت، درباره مصدق نظر مساعدی نشان میداد و او را «بزرگترین و وطن‌پرستترین کسی میدانست که در طول تاریخ ایران به زمامداری پرداخته و دومی ندارد» (یادنامه چوبک، دهباشی: ۲۴).

در گام سوم «تنگسیر» را وارد بازار کرد. از آثار دیگر او میتوان به «چراغ آخر»، «روز اول قبر» اشاره کرد. همچنین به چاپ رمان «سنگ‌صبور» که از ساخت و محتوایی متفاوت در قیاس با سایر آثارش برخوردار بود، اقدام نمود. در این اثر او مرگ و وحشت را به گونه بارزی در زندگی انسان نمایان میکند و فضایی سیاه و تیره، سرشار از پوچی و یأس می‌آفریند. سرانجام این نویسنده مرگان‌دیش و تصویرگر دنیای سیاه انسانی در سال ۱۳۷۷ ه.ش در برکلی آمریکا دار فانی را وداع گفت.

### ب- درونمایهٔ رمان سنگ صبور

رمان «سنگ صبور» از نخستین رمانهای رئالیستی است که در دهه ۴۰ نوشته شده است و به وضعیت یأس در میان گروههای مختلف مردم میپردازد. از میان آثار چوبک «سنگ صبور» هم بیشتر مورد توجه قرار گرفته و هم انتقادی بیشتری را به سوی خود کشانده است. کتابی که اضطراب و ملال دائمی خواننده را در خود می‌شکند و مدت‌ها در بهتی خفه و اندوهبار، خسته و کوفته نگاه میدارد. عشق، زندگی، خرافه‌پرستی، محرومیت زنان از بهره‌مندی از یک زندگی سالم، سرخوردگی روشنفکران، طغیان و سرکشی در برابر آنچه محرومیت و گناه نامیده میشود، بی‌دینی و دینداری همه از مضامین مورد بررسی در رمان «سنگ صبور» است. روایت داستان دربارهٔ افرادی است که در خانه‌های اجاره‌ای با اتاقهای متعدد در کنار هم زندگی میکنند. این خانه که نمادی از اجتماع و جامعهٔ ایران است به افراد داستان فشار می‌آورد تا به راز و نیاز درونی متوسل شوند، ولی تداوم این رفتار موجب بیقراری و بی‌ارادگی آنها میگردد و شعور و آگاهی‌شان را در معرض تهدید جدی قرار میدهد. احمدآقا، گوهر، کاکل‌زری، بلقیس، جهان‌سلطان، سیف‌القلم و حاج‌محمود از شخصیت‌هایی هستند که خواننده آنها را از طریق گفتار درونیشان میشناسد و به چندوچون زندگیشان پی میبرد. شخصیت اصلی داستان، احمدآقای نویسنده است و داستان حول محور اندیشه‌ها و گفت‌وگوی او با وجدان آگاه و نیز با عنکبوتی به نام آفاسیدملوچ دور میزند. در حقیقت «گفتار درونی» شیوهٔ روایت‌پردازی چوبک در این رمان است، به طوری که دیگر شخصیت‌های آن نیز با ارائهٔ اندیشه‌های خود در قالب گفتار درونی به تیرگی فضای داستان مدد می‌رسانند و به کمک شخصیت اصلی می‌شتابند. حادثهٔ اصلی و دغدغهٔ عمدهٔ شخصیت‌ها ناپدید شدن گوهر زن تنهایی است که برای گذران زندگی خود و فرزندش به صیغهٔ مردان می‌رود و خواننده در جریان این حادثه با فضا، خلق‌وخوی شخصیت‌ها و درد و رنجشان آشنا میگردد. از آنجا که این اثر جزو رمانهای پوچگرا به شمار می‌آید، می‌توان درونمایهٔ آن را به چند دسته تقسیم کرد:

#### ۱- لذت‌گرایی

چوبک فساد اخلاقی را محوریت‌ترین ضعف انسان سنتی پیوسته به جهان مدرن میشناسد. به تعبیری او ریشهٔ همهٔ معایب و مفاسد جامعه را در مسائل جنسی و صیغه‌دادن و صیغه‌رفتن میدانند. این نگرش بی‌رنگی معنویت و پیکار نیروهای متضاد در داستان را نمودار میسازد. به‌روایتی او در مسائل جنسی پروای هنجارهای متعارف را ندارد. کودک «سنگ‌صبور» در آغاز با سؤالات فلسفی مواجه میشود، اینکه از کجا آمده است؟ و چراها و چگونه‌هایی که در ذهن او موج میزند و دنبال کردن این پرسشها غالباً مواقعی شدت مییابد که او از آدمهای پیرامونش سرخورده میشود. کنجکاوی ذاتی کاکل‌زری در مواجهه رفتار مردان با مادرش با فعالیت جنسی او، و شناختن این حس در وی به اوج میرسد. احمدآقا

نیز چنان در زندگی حرکت میکند که دیگر مسأله ارزشمند و قابل‌پذیرشی در نظرش جلوه نمیکند (از جمله اعتقاداتی که از گذشته به او رسیده یا اموری که به هر نحوی تا زمان حال مورد تأیید بوده است) و دیگر داشته‌های مادی و معنوی برای او کارآیی لازم را ندارد. در اینجا ذهن او همه ارزشها را به چالش میکشد و شادیهای گذرا پناهگاه هراس او از تاریکیهای زندگی میشود، بنابراین باده‌نوشی و توجه به امور جنسی جایگزین مناسبی برای مقوله‌های از دست رفته‌اش میگردد. با این حال لذتهایی که احمدآقا در پی آن میرود پاسخگو و التیام‌بخش درد و رنج او نیست، به طوری که به بن‌بست ناامیدی میرسد و یأس سیاه، ریشه ایمانش را که به شکاکیت آلوده شده، میخشکاند.

«گوهر مُرد... اینه که هسّ و چاره‌ای هم نداره؛ فراموش کن. خودتو به خری بزن. نفهم پاشو برو از خان‌بابای یهودی یه بتر شراب بگیر سربکش تا یادت بره، بعدشم چشمتو رو هم بذار تو تاریکی بغل بلقیس بخواب» (سنگ‌صبور، چوبک: ۲۹۱).

احمدآقا یا به تعبیری نویسنده میگوید که دنیا پر از سکس بی‌رویه و یکه‌تاز شده است. حتی کودکان از کودکی با آن آشنا میشوند. سکس و غریزه پیروز میدان زندگی است و در میان اقشار مختلف جامعه یکه‌تازی میکند و این همان ارزشگذاری امور نزد افراد انسانی است. شخصیت‌های این داستان عموماً دچار نوعی اعتیاد جنسی، وازدگی و غربت نگران‌کننده هستند. غربتی که به ایشان اجازه نمیدهد با اشیا، طبیعت، جامعه و دیگر انسانها در تماس و پیوندی معنادار و دلگرم‌کننده باشند. زندگی چنان در سطور و کلمات آثار چوبک و به ویژه این کتاب، هیچ و بی‌معناست که مخاطب را بارها دچار حس کوچکی، ناتوانی، بی‌پناهی و زبونی میسازد و در پایان داستان او را به تنهایی و غربت میرساند. در واقع در جامعه‌ای که چوبک می‌آفریند، از نگاه ابزاری انسانها درشت‌نمایی شده است؛ یعنی آنها عموماً در خدمت آن لحظه یا آن هدف خاص قرار میگیرند، انگاره‌ها گم میشود، ارزشها فرومیریزد، مهربانیها رنگ میبازد و انسان در دره‌ای پوچ و بی‌انتهای پرتاب میشود و با تمام وجود وازده و ویران میگردد به گونه‌ای که حتی جست‌وجوی معنا را در خود احساس نمیکند.

## ۲- شکاکیت فلسفی-اخلاقی و دینی

نویسنده «سنگ‌صبور» در چیستی امور و مرگ و زندگی، به شکاکیت و جبر میرسد و انسان تهی از مذهب و شکاک در عصر خویش را ترسیم میکند؛ یعنی کسی که منکر همه چیز میشود. باورپذیری او در مسائل دینی نزدیک به صفر یا نمودی از بحران اندیشه است به طوری که تیرگی معنا را در هر مورد به یاد می‌آورد. «زندگی من از اولش دروغ بوده. گذشته مسخره‌س. اونیکه همیشه ازش میترسم آینده‌مه که نمیدونم چه جوری از آب درمیاد» (همان: ۱۸۱).

اندیشه‌های احمدآقا، شخصیت اصلی داستان، دارای پشتوانه‌ای به‌ظاهر فلسفی است و از دایره نچوهای کلیشه‌ای و نخ‌نما و عوامانه خارج است، بنابراین در این رمان با اساسیترین پرسشهای فلسفی روبه‌رو میشویم. سؤالاتی درباره ریشه: اینکه از کجا آمده‌ام؟ برای چه آمده‌ام؟ عاقبت کار چیست؟

احمدآقا روشنفکر داستان، از آغاز تا پایان ماجرا جست‌وجوگر پاسخ این پرسش‌هاست. پرسش‌هایی که پیامد آن شکاکیت و در پایان هیچ‌انگاری است. احمدآقا به همه حوادث و رویدادهایی که شاید بتوان کمی آسانتر با آن برخورد کرد، و از کنار آن با مسامحه گذشت، انگشت اعتراض می‌گذارد. برای سؤالاتی که در ذهنش در غلیان است، لزوماً پاسخی نمی‌یابد، لذا تلاش می‌کند از هر آنچه در ذهنش تضاد ایجاد میکند با دلیل تراشیهایی یأس‌آلود و پوچگرایانه ماتریالیستیک بگذرد. همین نگرش است که بی‌اعتقادی چوبک را در پیش چشم نمودار می‌سازد: «اگه ولت کنم خودت نفله بشی، اونوقت می‌گن اگه هزار لشکر دور و برش گرفته بود که بکشدش، چون خدا خودش نخواس، نتونسن کاریش بکنن. همین حالا میکشمت. من رفیق نمی‌خوام. اما فایده نداره. هر کاری به سرت بیاد می‌گن خدا اینجور خواسه بود. مسخره‌س همه‌چیز رو اتفاقه. وجودمون اتفاقیه. من ممکن بود باشم یا نباشم...» (همان: ۲۱).

احمدآقا، انسان شکاک و بی‌اعتقاد معاصر است که ویژگی‌های یک فرد «مالیخولیایی» را به تمامی دارد. زمانی برطرم‌اعلی‌میشیند و گاهی پشت پای خودش را هم نمی‌بیند. مردی است هرهری مذهب که به قراردادهای اجتماعی و اصول دینی اعتقادی ندارد. حتی درباره ارزش کار نویسندگی خودش نیز مردد است» (از دریچه نقد، دست‌غیب، ج ۱: ۳۶۴).

شخصیتهای داستان چوبک همه تنها و اسیرند و هرکس به نحوی این تنهایی را توصیف می‌کند. آنها راویان افلاس، پوچی و دربه‌دوری آدمیانند. نویسنده «سنگ‌صبور» به پیروی از داستایفسکی حالات رنج و تحمل انسانهای تحقیرشده را مجسم ساخته و کوشیده است تجسم‌کننده رنج انسانها باشد. لذا هر قهرمان با زبان خود به بیان رنجها و زندگی خود می‌پردازد. تنها تفاوت جدی او با داستایفسکی این است که داستایفسکی سیر منظمی از شک به ایمان را طی کرده، بر خدایی تکیه می‌کند که همه‌چیز را معنی می‌بخشد. در حالیکه در زندگی چوبک خدا محو و ناپدید است. اطراف او را آدمهای بیچاره و بدبختی پر کرده‌اند که با دانایی او و درک و آگاهی از زندگی سازگار نیستند: «اینا زندگیشون اینه که میبینی و زبونشونم همینه که از صب تا شوم میشنوی. تو منتظری جهان سلطون از فلسفه ملاصدرا حرف بزنه؟» (سنگ‌صبور، چوبک: ۷۶)

### ۳- زن در سنگ‌صبور

در این کتاب زنان بیشتر از مردان رنج می‌برند و شاید این بدان معناست که در اسطوره آدم و حوا (به روایت پیروان دین یهود) زن باعث گناه نخستین بود؛ پس چاره‌ای نداشت جز آنکه تاوان رفتار و خطایش را بپردازد. رنج، همان باری بود که در برابر گمراهی آدم و سرپیچی باید بر دوش میکشید: «تو همون کسی هستی که بهشت لای پاته و خودت خبر نداری. بیچاره بدبخت تو همونی که وختی تو عربسُون بدنیا میومدی زنده‌زنده خاکت می‌کردن چونکه زن ارزش یه شتر گر هم نداشته...» (همان: ۲۸۳).

نیز این اثر بیانیه‌ای است برای نشان‌دادن بیچارگی و فلاکت زن در جامعه فقیر و جهالت‌زده و روستایی ایران که برای آوردن نیازهای اولیه‌اش باید تحقیر شود، باید وسیله‌ای گردد برای بهره‌بردن و کامجویی مردان. متشرعان دروغین میکوشند تا با استناد به فرموده‌ی خداوند که در هیچ سند و کتابی ثبت نشده و تحریفی بیش نیست، جایگاه و موقعیت زن را در جامعه‌ی آنگونه که خودشان می‌خواهند تنزل بخشند. چنانچه در داستان می‌خوانیم که شیخ محمود، مردی که گوهر را به صیغه‌ی مردان می‌فرستد، در جدال لفظی با احمدآقا (معترض و منتقد رفتار او) می‌گوید: «ای نادان دستگاه خدا را به بازی میگیری. چراغی را که ایزد برفرورد، هرآنکس پف کند ریشش بسوزد. خداوند فرموده زن برای تمتع است، مثل گوسفندی که سر میبری گوشتش را میخوری؛ زن هم برای تمتع است» (همان: ۱۸۸).

چوبک با آنکه زن را موجودی تحقیرشده و جنس دومی میبیند و زشتی این تحقیر را در اوج مبالغه خود و قدری هم با نگاه بیمارگونه ترسیم میکند، از تقدس و معصومیت او غافل نمی‌ماند و برخورد فسادآلود مردان را با او به نمایش گذاشته، او را اسیر چنبره‌ی جبر و اجتماع میدانند و میکوشد با نمایش زندگی فلاکت‌بار زنان در جامعه و برخورد ناعادلانه‌ی مردان با آنها و موقعیت و نگاه‌ابزاری به آنها مبارزه کند، بنابراین وجدان ملامتگر احمدآقا از او می‌خواهد تا زندگی گوهر و دیگر زنان را هرچه عریانتر بازگو نماید و بدین طریق راه نجاتی پیش رویشان بگشاید: «برای کی بنویسم؟ برای خودت بنویس بذار باشه. وخت چاپش میرسه. تو میگی گوهر تو منجلاّب افتاده. خیلی خب مگه نمی‌خوای از منجلاّب بیرونش کنی؟ خب به مردم نشونش بده. کسی که حالا او را نمیشناسه. دستش بگیر و از منجلاّب بیارش بیرون و با همون هیکل لجن‌آلودش به مردم نشونش بده. کاکل‌زری و جهان‌سلطونم. بلقیس هم همین جور» (همان: ۴۴).

#### ۴- نقد و انکار دین به بهانه‌ی خرافه

چوبک شقه‌شدن روح انسان را در جامعه‌ای که خرافه‌پرستی بر بام آن سایه انداخته در مرور بر سرگذشت کاکل‌زری و گوهر بیان میکند؛ زیرا همین خرافه‌پرستی است که از یک نگاه نسبتاً غیردقیق تزلزل‌اندیشه‌ی اعتقاد به متافیزیک و باور خداوند را در پی دارد. همان‌طور که داستان از شکاکیت و دورافتادگی معنوی به دور نیست: «وقتی دماغ بچه خون اومد مردم تو حرم بلند بلند صلوات فرسادن و واسش راه بازکردن و دهلیش دادن از حرم بیرون کردن... همه داد میزدن واسه چی بچه حرومزاده را بردی پابوس آقا که مشتت واز بشه؟ رنگ تو روی گوهر نبود. آخرش جادو و جنبا و سیاهی‌های هووا کارشون کردن» (همان: ۹۷).

او سقوط اخلاقی، ایمان و انسانیت را در جامعه‌ای بسته محصور در خرافات، جامعه‌ای سرد و یخ‌زده به نمایش می‌گذارد و بخش اعظم فرهنگ سنتی و باورهای دینی را در قالب اندیشه‌های خرافی و تلافی‌جویانه جای میدهد و عموم انسانهای متشرع را آدمهای ریاکار، خودفروش، متقلب و کینه‌جو

معرفی میکند که هم موارد نقض بسیار دارد و هم با مغالطه ظاهر و باطن و عام و خاص همراه است. وقتی نویسنده از معرکه‌گیری سخن میگوید که با ابزار اعتقادات و خرافات، مردم را میکشد، دچار افراط در دیدگاه میشود و محاسن و فضایل موجود را در قالب زشتیها طرح مینماید؛ یعنی اگر پوست میوه‌ای تلخ بود دلیل بر تلخ بودن درون آن نیست و اگر کسی از محله‌ای فریبکار بود، دلیل فریبکار بودن همه‌ی اهل آن محل نیست.

در برابر این سید معرکه‌گیر احمدآقای روشنفکر قرار میگیرد که ناراستی اندیشه و رفتارش را آشکار میسازد و بر طبل رسوایی او میکوبد. سید معرکه‌گیر برای رسیدن به منافع مادی، ادعاهایی میکند و برای اثبات آن، به دین و مذهب متوسل میشود، اما کمترین اعتقادی به گفته‌های خود ندارد. او باور و خرافه را به هم آمیخته، تبلیغ میکند تا به نان و توانی برسد و این نگرش از نوع سوءاستفاده از مقوله‌های ارزشمندی است که به خود آن مقوله‌های اصیل آسیب نمیرساند: «عجب مردم احمقی هستید. دنبال چه میگردید؟ اگر من ساربانم میدانم شتر را کجا بخوابانم ... حالا اولش است. ایخدا تو چقدر در این راه به من کمک کرده‌ای. فقط تو تنها میدانی که من دارم به تو کمک میکنم؛ میخواهم زحمت تو را کم کنم. تو در آن بالا خیلی کار داری که یک تنه باید انجام دهی. من نماینده تو اینجا هستم... به جای آنکه سالها ناخوش بشوند... من در عین سلامت نفلشان میکنم» (همان: ۲۶۳).

با توجه به این مهم که مسأله جبر و قضا و قدر سبب میشود، اختیار انسان محدود و گاهی نادیده انگاشته شود و تا حد زیادی دین و دینداری منفور گردد، برای چوبک به صورت ابزار یا بهانه‌ای درمیآید تا آن را به طور کلی انکار کند و روحیه‌ی تقدیرگرایی دینی را که از آموزه‌های خاص اوست، به دلیل شکستهای پی‌درپی اجتماعی، سیاسی و حتی فردی برجسته سازد. فراموش نکنیم که این دیدگاه از لحاظ علم روان‌شناختی پذیرفتنی است، اما ایراد اساسی، گرایش افراطی نویسنده‌گانی چون چوبک، به این باورهایست، باورهایی که در قالب آثار منتشرشده، به گستره ادبیات هیچ‌انگاری مدد می‌رساند. جملاتی مثل «خدا این طور خواسته است» یا «سرنوشت ما این طور بوده» در سنگ صبور کم نیست. آنچه که ناشی از همین روحیه‌ی تسلیم‌طلبی و پوچ‌انگاری نویسنده است (ر.ک. دین و روشنفکران مشروطه، گودرزی: ۲۲۷). در این رمان میخوانیم که اقوام و خویشان، برادر شیرخواره احمدآقا را به سبب حسادت و کمبودهای زندگی‌شان، زنده‌به‌گور میکنند و برای آنکه این گناه را از سر خود باز کنند، آن را به خدا نسبت میدهند: «مگه بچتو ما کشتیم؟ خدا گشته‌تش. عمرش به دنیا نبود» (سنگ‌صبور، چوبک: ۶۳۰). گویی نویسنده دچار مغالطه‌ای است که میخواهد استدلال خرافی و ذهنیت عوامانه را به جای دلایل و برهانهای فلسفی نخبگان بنشانند.

نگاه اسطوره‌ای به مرگ نیز نزد چوبک جای تازه‌ای باز میکند، میان واقعیت و تاریخ؛ چنانچه آدمهای داستان او یکی پس از دیگری در کام مرگ فرومیروند. زندگی گوهر، جهان‌سلطان و کاکل‌زری، حتی سیفالقلم متعصب، قانونمند و قانون‌گزار! احمدآقا و بلقیس نیز در معرض تهدید مرگ جدی قرار میگیرند. جهان «سنگ‌صبور» جهانی ابتر، سربریده و گندیده است با رنگ و بوی حیوانیت که در آن جایی برای زندگی و حتی کشمکش ساده‌آدمیان وجود ندارد. در مقابل واقعیت‌هایی چون فقر، فحشا، ریاکاری و هیاهوی بدیها و زشتیهای جامعه؛ نگاه مهربان و زیبا یا بارقه‌آ امید و زندگی و یا جرقه‌ای از نور دیده نمیشود یا دست کم به چشم نمی‌آید. البته چوبک در ترسیم زندگی جهان‌سلطان میکوشد تا علاوه بر توصیف ناامیدانه از دنیایی که همه‌جای آن را بوی تعفن، فقر و فحشا پر کرده‌است، به اجبار، از انسانهایی بگوید که با وجود تهی‌بودن از هرگونه امکانات مالی و رفاهی هنوز درگیر انسانیت خویشند و از بذل محبت به هم‌نوعانشان غافل نمی‌مانند و همواره دغدغه رنج دیگران را دارند. هرچند وضعیتشان به مراتب وخیمتر و دردناکتر از سایر افراد جامعه به نظر میرسد. احمدآقا در توصیف وضعیت جهان‌سلطان، دایه کاکل‌زری و زنی که به وسیله ضرب و شتم پدر کاکل‌زری فلج شده و در بدترین موقعیت قرار گرفته، میگوید: «هر وخت میرم تو طویله میخوام بالا بیارم. دیگه روش از دنیا برگشته. اما بازم میخواد زنده بمونه. هنوز محبت تو دلش هست. گوهر و کاکل‌زری را دوس میداره. با اینکه نصف تنش کرم‌خورده بازم تو فکر اینه که کاکل‌زری گشنه نمونه» (همان: ۴۹). باید در نظر داشت که در این داستان، بوی نیستی و تباهی از همه‌چیز و همه‌جا به مشام میرسد و هستی چهره پنهان کرده است. برای نمونه در خانه اجاره‌ای که احمدآقا، گوهر، جهان‌سلطان و ... زندگی میکنند، هیچ باغچه‌ای دیده نمیشود که گلی، گیاهی و حیاتی در آن ببالد و به چشم بیاید. در آن خانه مرگ‌خیز بلعنده، جز اتاقهای تنگ و تار (که برای ساکنانش معنایی جز اسارت ندارد)، حوزی است که سرانجام کاکل‌زری را در کام خود فرومیبرد و میکشد. چوبک با نوشتن این رمان و به تصویر کشیدن جامعه در منجلاب فرو رفته، صحنه‌های دل‌بهم‌زن و زخمهای گندیده؛ پیکره جامعه را با چاقوی تند انتقادش پاره‌پاره میکند و جایی برای ترمیم باقی نمیگذارد. دنیای داستان او انباشته از توده کلانی از واژه‌های غیربهداشتی و اخلاق‌گریز است که نشان از روان بیمار و آشفته او دارد، روحی که در جامعه ناسازگار مجبور بود ستیز احتیاط‌آمیز پیش بگیرد. همچنانکه احمدآقا، شخصیت اصلی داستان او، همواره از آمدن زلزله در ترس و واهمه است، اینکه همه‌چیز به یکباره نابود شود و زلزله؛ یعنی دمیدن صور و نزدیکی مرگ و قیامت. نیز نویسنده با به مسلخ‌بردن شخصیت انسانی و شخصیت جسمانی کنشگران داستان خود، به نوعی اندیشه پوچ‌انگاری را مورد لحاظ قرار میدهد.

## ۶- زبان

چوبک میکوشد تا با زبان تند و سنت‌شکن خویش جامعه را تکان دهد و به فکر وادارد. با این همه باید گفت که زبان تند و بیرحم او در به کارگیری کلمات زشت و فرهنگ طبقات حقیر چنان

هنجارشکن است که خواننده را در حق انتخاب واژه و گزینش نوع زندگی آسوده و مختار نمیگذارد. او به جد معتقد است برای دریافت زندگی مردم حقیر، بیچاره و غرق شده در فریب و نیرنگ میبایست از طریق بازتولید زبان آنها گام برداشت؛ یعنی کوشید تا روایت داستان را با حس و حال زبان و واژگان مردم عادی زنده کند. او سخت بر آن است که نویسنده اقشار مرفه نباشد و مهمترین حربه خود را در مقابل نویسندگانی که برای اقشار مرفه مینویسند، حربه زبان میداند. از سویی دیگر بیانیه‌ای که او صادر میکند نوعی مانیفیست ضد مذهبی و ضداعتقادی است. این زبان کاربرد آن دست از مفاهیم است که در خردکردن ارزشهای آیینی در میان نوجوانان و جوانان سهمی اساسی دارد (ر.ک. نقدآگاه، نفیسی: ۶۲). مصداق این سخن را در نمونه زیر دنبال میکنیم:

«به درک که خواننده دلش به هم بخوره. کتابتو بیندازه دور. اینا وجود دارن و نفس میکشن و زندگیشون همینه که میبینی و خودتم توشون هستی و باید همین جور که هس نشونشون بدی و زبون خودشون تو دهنشون بذاری و هر کلمه و هر لغتی که به کارشن میخوره به کار بزنی و با ترازو خودشون وزنشون کنی» (سنگ‌صبور، چوبک: ۸۶).

زبان چوبک تماماً محاوره‌ای و فولکلوریک است؛ عامیانه و پر از تمثیل و کنایه و خلاف قواعد دستور زبان سالم نوشتاری. از طرفی دیگر زبانی است کاملاً دراماتیک و نمایشی؛ یعنی خواننده از بسیاری وصفها و احساسات غالب بر متن، تصور میکند نمایشی چندبعدی را به تماشا نشسته است. در عین حال از زهر تلخ و پلشتی زبان طبقه محروم و فرودست جامعه نیز تهی نیست.

عموم جملات او کوتاه و چند کلمه‌ایند و تقریباً هیچ جمله کشار و فلسفی را مستقیماً به ذهن خواننده تحمیل نمیکند؛ گرچه محتوای عمده اثرش هم خالی از بیان فلسفی نیست. «اصلاً تاریخ آدمیزاد کو؟ ما از خودمون چی میدونیم؟ دنیا و آدمیزاد باین کهنگی، اونوخت فقط شش یا ده‌هزار تاریخ دس و پا شکسته؟ ... آدمیزاد از روز اولش از ناخوشی و زورگویی و گرسنگی و تنهایی رنج میبرده...» (همان: ۲۱ و ۴۳).

#### ۴- احمد محمود

**الف-** محمود یا همان احمد عطا در سال ۱۳۱۰ ه.ش در اهواز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به اتمام رساند. او در دوران سربازی به حزب توده پیوست. حاصل این پیوند سالها اسارت در زندان و تبعید بود. پس از آزادی محمود با مشکلات زیادی برای یافتن شغل جهت گذران امور زندگیش روبه‌رو شد، اما شوق به نوشتن او را واداشت تا خلأهای زندگی خود را با آن پر کند؛ گرچه چنین اقدامی مشکل دیگری پیش رویش پدیدار ساخت و آن عدم فروش کتابهایش بود. به هر روی احمد محمود در نخستین اقدام مجموعه داستان «مول» و «بیهودگی» را منتشر کرد. سپس آثار دیگر خود را یکی پس از دیگری روانه بازار نمود. آثاری از جمله: «دریا هنوز آرام است»،

«زائری زیر باران»، «از دلتنگی»، «پسرک بومی»، «غریبه‌ها»، «دیدار»، «قصه»، «از مسافر تا تبخال»، «همسایه‌ها»، «داستان یک شهر»، «زمین سوخته»، «مدار صفر درجه» و آخرین آنها یعنی «درخت انجیر معابد». ناگفته نماند که او به‌منزله نویسنده داستان رئالیسم اجتماعی نامبردار شد. محمود در سال ۱۳۸۱ ه.ش دیده از جهان فروبست.

### ب- درونمایهٔ رمان همسایه‌ها

رمان «همسایه‌ها» رمانی است رئالیستی که نمایی از جامعهٔ دوقطبی، همچنین فروپاشی اخلاق و محو متافیزیک را در زندگی آدمیانی نشان می‌دهد که در محیطی مشابه (خانهٔ استیجاری) در کنار هم زندگی میکنند و تقریباً دارای فرهنگی یکسانند، فرهنگی که به طبقهٔ فرودست تعلق دارد. هرکدام از این انسانها دارای حرفه و ویژگی اخلاقی متفاوت از دیگری هستند، هرچند از نزدیک با یکدیگر ارتباط دارند. این مردم که با جنوب روستانشین و نحوهٔ تفکر بستهٔ جنوبیها مرتبند، از سر عمد و خواست خویش گرفتار فضای محدود و تنگی نشده‌اند، بلکه اسیر فضایی هستند که جبر اجتماعی، فقر و ناداری برایشان رقم زده است. فضا در این داستان محدود به حیاط خانه همسایه‌ها و زندان است. آدمهای آن همه فقیر و گرفتارند. آنها از لحاظ اجتماعی پایگاه متفاوتی دارند. برخی مقدس و برخی اهل باده و تریاک، برخی دیگر مبارزان روشنفکر و پیرو تحول اجتماعی- فرهنگی. خانهٔ اجاره‌ای، نماد جامعهٔ ایران است و تصویر مشخص و نمونه‌واری از اوضاع و احوال مردم آن را به تصویر میکشد و بر دل مشغولیهای نویسنده دربارهٔ قشر توده تأکید می‌ورزد (ر.ک. بررسی داستان امروز، مهرور: ۲۱۲). این اثر با دیدی دقیق و قابل تحسین، زندگی انسان معاصر را که در بی‌خدایی و بی‌اخلاقی دست و پا می‌زند، به خوبی ترسیم میکند. در کنار زمان خطی و تقویمی داستان، زاویه دید اول شخص، نویسنده را به مؤثرترین روش ممکن یاری میرساند تا به مقصودش برسد. راوی این امکان را به خواننده میدهد تا پایه‌های شخصیت، با فقیرترین و زیردستترین اقشار جامعه آشنا شود. در حقیقت رمان «همسایه‌ها» دربارهٔ زندگی پسر نوجوانی به نام «خالد» شخصیت اصلی است که از دگرذیسی نوجوانی و تب و تاب آن به شناختی نوین در دنیای تازه میرسد و تقابل دو دنیای متفاوت را پیش روی خواننده می‌آورد. زندگی ساکنان خانهٔ اجاره‌ای با ستیزهای سطحی و دعوای زن و شوهر و برخوردهای ناساز همسایه‌ها بر سر امور جزئی، شکل گرفته و مؤاخذه نظامهای اخلاقی و ارزشی را به روشنی نشان میدهد. شخصیتهای فرعی داستان عموماً در حاشیه داستان و در تکامل حوادث آن ایفای نقش میکنند.

### ۱- لذت‌گرایی

خالد پسر نوجوان نوبالغ، و ناآگاه از دنیای ساختگی «بلورخانم»، همسر امان‌آقا و یکی از اهالی همان خانه، است که در برخوردهای زیرکانه بلورخانم، پایش به مسائل جنسی بازمیشود و «پوستهٔ معصومانهاش ترک برمیدارد». او از طریق وسوسه‌های بلورخانم، همسر با سکس آشنا میشود و نگرش

ضد اخلاقی و هوسبازانه ابراهیم، دوست و هم‌بازیش، بر آن صحنه میگذارد. در حقیقت از مرور این صحنه‌ها که با دقت و وسواسی خاص توصیف شده است خواننده به نگاه خیره‌گردانه نویسنده و لذت پرستی او میرسد. نگاهی که با دقت و ظرافت، اندام جنس مخالف را برانداز و توصیف میکند، اما این تمام حقیقت نیست. حقیقت در پس همه این زیباییهای زنانه جا خوش کرده است؛ یعنی تلخی فقر و کمبودهای عاطفی که انسانها را بر آن میدارند تا اخلاق را نادیده انگارند.

## ۲- هیچ‌انگاری و مرگان‌دیشی

حوادث گوناگونی که خالد پشت سر میگذارد، جدای از آنکه او را به نوعی آگاهی میرساند، صورتی خشن و دردناک از جامعه را نیز برایش نمودار میسازد. بنابراین دچار شکاف عمیق هویتی میشود و میان آنچه بوده و آنچه هست، سرگردان میماند. خالد به‌مثابه مبارزی است که دانسته‌های خود را از دیگران به عاریت میگیرد؛ بدان سبب که آگاهی دقیقی از گفته‌های اطرافیانش ندارد. حرفهای دیگران برای او در حکم معمایی گنگ و پیچیده است؛ زیرا هنوز اعتقاد به یک باور اصولی در وجودش شکل نگرفته است و زمام اختیار او مانند روزگاری که اسیر و سوسه‌های بلورخانم بود، در دست نیروهایی است که هیچگونه تسلطی بر آنها ندارد و خارج از حوزه اختیار اوست. همین جبر او را دچار بحران هویتی میسازد. «از حرفه‌اشون چیزی سر درنمی‌آورم. حرفهای جان محمد مثل همانهایی است که رو آن کاغذها نوشته شده بود. کاغذهایی را میگویم که آن روز شلوغ از تو میدان جمع کردم و برای خواهرم بادبادک درست کردم و چه اوجی هم گرفت» (همسایه‌ها، محمود: ۸۸).

احمد محمود بی‌معنایی، پوچی و مقوله‌هایی از این دست را در روایت خویش درشت‌نمایی کرده است. هرچند با به تصویر کشاندن صحنه‌های شکنجه خالد و هم‌زمانش آشکارا این سخن/رنست هم‌ینگوی را به یاد می‌آورد که «انسان برای شکست ساخته نشده، انسان را میتوان نابود کرد اما نمیتوان شکست داد» (نودونه رمان برگزیده معاصر، هم‌ینگوی به نقل از برجس: ۱۰۴). شخصیت داستان زمانی که از حقوق خود آگاه میشود، دیگر حاضر نیست زیر بار ستم استبداد برود. سؤال او نیز مانند دیگر مبارزان، از حکومت استبدادی روزگارش این است که: «چرا گشنه‌ها باید گشنه‌تر بشن و پولدارا پولدارتر؟» (همسایه‌ها، محمود: ۱۰۸) او این مهم را میدانند که نمیتواند کار مؤثری انجام دهد و کمترین تغییری ایجاد کند. در نتیجه پرسشهای بی‌پاسخ ذهن او را تسخیر میکنند و سرانجام او را در تبعیدگاه ناامیدی و هیچ‌انگاری رها میسازند.

صورت دیگر این تفکر؛ یعنی مرگان‌دیشی در رمان «همسایه‌ها» به صورت روزمرگی پدیدار میشود. محمود در نشان دادن تنهایی آدمها در قالب سرگرمیهای پوچ و بیهوده موفق بوده است و امور پیش‌پافتاده و تکراری را همراه با هرزگیهای اخلاقی به روانی توصیف میکند. شاید همین ویژگی موجب تمایز کار وی با دیگر معاصرانش از جمله چوبک باشد. همان‌که واقعیت با زشتی و زیباییش، خواه مثبت و خواه منفی به نمایش درمی‌آید؛ گرچه تا حدودی میتوان مدعی شد که محمود نیز در

ورای سادگی بیش از حد شخصیت‌هایش، پیچیدگی و ابهام یأس‌آلود را پنهان ساخته است. شخصیت‌های رمان او عادت‌زده‌اند. آنها هر روز از خواب بیدار میشوند، روبه‌روی اتاقشان را جاروب میکنند، سپس بر سر کارهای مألوفشان میروند تا شب فرارسد. آنگاه همین روال را روز بعد پی میگیرند. آیا این تصویر، روزمرگی را به استهزاء نمیگیرد؟ یا بی‌هدفی و ناچاری را؟

### ۳- زن

شخصیت‌های زن داستان او باورپذیرند. زن در این داستان موجودی ضعیف، تحقیرشده و شهوانی است و میکوشد خود را به موجودی قوی بچسباند و چشم بصیرت مرد را تیره و تار کند. بی‌ریزگی و حرص و ولع جنسی پنهان در زیر ظاهر آرام و رامشان به‌روشنی نمایان است؛ گرچه این رویه‌ی ظاهری حقیقتی نیست که محمود ارائه می‌دهد. در واقع باید آن (حقیقت) را در ورای بی‌اخلاقها جست‌وجو کرد. برای نمونه بلورخانم زن بیسواد است که اختیاری در زیستن با همسر عیاش و عرق‌خور خود ندارد و میکوشد تا کمبودهای عاطفی، انسانی و زناشویی خود را به گونه‌ای ناسالم؛ یعنی همخوابگی با خالد، جبران کند: «به گمانم امشب باز از آن شبهایی است که تا امان‌آقا از در خانه بیاید تو، تسمه را بکشد به جان بلورخانم. هر شب که بیرون عرق بخورد، ردخور ندارد. اگر تا دمای صبح هم که شده، باید بلورخانم را به باد کتک بگیرد» (همان: ۹۳).

یا زن «ملاحمد» که جرأت نمی‌کند به تریاک‌کشیدن همسرش اعتراض کند و مخالفت خود را در قالب کنایه و غرولندزدن زیرلیبی نشان می‌دهد؛ نه با صدای رسایی که کسی بشنود: «سر پیری تریاکی هم بشه، به قدرتی خدا پنج‌تا دختر دم‌بخت برگشته‌ام داره که به نون شب محتاجن» (همان: ۲۹۰). همچنین نویسنده نگاه تحقیرآمیز به زن را در بخشهایی از جامعه در کنار نقد اهانت‌آمیز به دین با دیدی افراطی نشان می‌دهد. گویی همه بدبختی زنان را از چشم مذهب و دین میدانند: «زن‌ها نیامدند قبرستان. تشییع جنازه و عیادت مریض به زن حرام است. پدرم از حاج‌شیخ علی میپرسد: دیگه چه چیزایی به زن حرامه؟ حاج‌شیخ علی به مخده تکیه می‌دهد و حرف می‌زند: ولایت عامه، قضاوت و مشورت هم به زن حرام است. پدرم حرف‌های شیخ را تکرار می‌کنه که تو دهنش بمونه: بوسیدن سنگ حجر، دویدن میان صفا و مروه و داخل شدن در خانه کعبه هم به زنها حرام است...» (همان: ۹۸).

محمود از طریق گفت‌وگوی زنان داستان نشان می‌دهد که تا چه اندازه این نگاه بر باورپذیری خود آنها هم اثر گذاشته و موجب تسلیم شدن آنان در مقابل این دیدگاه شده است. حال آنکه عموم سخنانی که محمود به فرهنگ دینی نسبت داده است یا کلاً باطل و دروغ است یا نگاهی است خام و عوامانه که از سر کینه‌ورزی به خورد مردم داده میشود. شاهد این سخن نمونه زیر است:

«هر وقت با پدر و مادرم رفته‌ام جایی، همیشه مادرم پشت سرمان راه رفته است. هیچ وقت نشد که حتی شانه به شانه‌مان هم راه برود: مادر چرا این همه عقب میمونی؟ زن همیشه میباد پشت سر مرد

راه بره پسر. ولی مادر انگار من شنیدم که زنا میبایس جلو باشن. مادرم تو چشمم نگاه میکنه: نه مادر، ما با اونا خیلی فرق داریم» (همان).

#### ۴- نقد و انکار دین و خرافه

محمود نیز مانند چوبک با حاشیه‌راندن دین و فرهنگ دینی این امید را از مخاطب بازمیستاند که میتواند برای خود در برابر بن‌بستهای زندگی، موطنی بیابد و از غربت به‌درآید. اگر هم رویکرد به مذهب را گاه در میان شخصیت‌های داستان میبینیم، باز نقد تند مذهب است که محمود را در فضای رئالیستی داستان درگیر میسازد. پدر خالد مصداق جهل است؛ گرچه گرایش ویژه‌ای از جانب او به مذهب دیده میشود. او با علما نشست و برخاست میکند و مثل آنها میاندیشد: «حرفهای پدرم مثل حرفهای حاج شیخ علی است: اگه خدا نخواد حتی یه برگم از درخت نیمافته» (همسایه‌ها، محمود: ۱۰۹).

نویسنده عمل کسانی را که مذهب را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف شوم خود قرار میدهند، با ظرافت و با لحنی ساده و به‌ظاهر بی‌طرفانه به نقد میکشد. او از دستهای حاج شیخ علی میگوید که شبیه دست‌های بلورخانم سفید و نرم است. گویا انتظار دارد دستان حاجی هم مثل کارگرها و کشاورزها، خشن و پینه بسته باشد؛ یا از اینکه حاج شیخ علی با تمام اهل و تبارش به خانه مردم میرود و بر سر سفره‌شان مینشیند، گله‌مند است. نویسنده با القای این اندیشه که وجود روحانی و معنوی علما و روحانیون، به خانه میزبان برکت میدهد و همنشینی با آنها ثواب دارد، در حقیقت بر دین و کارگزاران مدعی و سودجو خرده میگیرد. لحن محمود در توصیف این صحنه‌ها صمیمی است و عمق فاجعه در همین سادگی و نیشخند پنهان او نهفته است. «حاج شیخ علی به خانمان برکت میدهد. به کار و کاسبی پدرم برکت میدهد. حالا دیگر دستمان نمیرسد که دعوتش کنیم. آن وقتها که خودش را و دامادش را و بچه‌هاش را و برادرهاش را و برادرزاده‌هاش را دعوت میکردیم، عیدمان بود... اتاق پدرم نورانی میشود. دست حاج‌شیخ علی را میبوسم. مثل دنبه است. عین دست بلورخانم نرم و سفید است. حاج شیخ علی از ثواب اطعام علما و از همنشینی با علما حرف میزند» (همان: ۲۹). نویسنده میکوشد با زبان شخصیت‌هایی که عموماً از قشر ساده‌زیست جامعه‌اند، رفتار کسانی را که به نام دین، به تشخص اجتماعی رسیده‌اند، مورد نقد قرار دهد و نام و آوازه آنها را خدشه‌دار سازد. برای نمونه در نقد افرادی که ادای دینداری را درمی‌آورند و ظاهر عالمانه به خود میگیرند، اما در ورای این چهره الهی، جنایت و فساد اخلاقی را پنهان میسازند، میگوید: «عنکبوت وقتی نشسته باشد از مردم میگوید: که تو هنوز جوانی. همیشه میبایس دو تا چشم‌تو خوب واکنی... اونو میبینی که چار زانو رو تخت نشسته و چای میخوره؟ تسبیحشو میبینی؟ میبینی که چه مظلومانه و صاف و ساده به نظر میرسه؟ اگه بگم یه کلک جور کرد و صد هزار تومن به جیب زد و یکی دیگه را فرستاد زندون، قبول میکنی؟» (همان: ۱۰۸)

انسان داستان او می‌خواهد به جای خدا بنشیند و نقطهٔ مقابل کسانی قرار می‌گیرد که به عالم متافیزیک چشم دارند و جهان را الوهی مینگرند. او به همهٔ این فرهنگ پشت پا زده، یکسر همه‌چیز را انکار میکند و با حالتی تمسخرآمیز دیانت، خرافه، تعصب و منفعت‌پرستی زیرکانه را در یک مجموعه جای میدهد که مغالطهٔ جدی و بزرگ همهٔ معاندان فرهنگ دینی است. البته در کنار تعالیم بلند و آسمانی دین که ابعاد ممتازی دارد افرادی نیز ممکن است به خرافه و سوءاستفاده بپردازند. این مقوله در همهٔ امور ارزشمند میتواند صورت بگیرد و البته تأسفاً آمیز هم هست اما نقش متفکر، آگاهی بخشیدن و بیدار کردن است و نه تمسخر و طعنه و مغالطه!

«هوا حسابی گرم شده است. تو این گرما، پدرم تو اتاق خودش مینشیند و درها را میبندد و کتاب اسرار قاسمی میخواند. آدم اگر بتواند به دستورات این کتاب عمل کند، میتواند غیب شود، میتواند از «سختیان سرخ» جبهه‌ای درست کند که هر وقت روی دوشش بنماید غیب شود. یا اگر دل و جرأت داشته باشد، با دستورات این کتاب، جن هم میتواند تسخیر کند» (همان: ۲۵).

«محمد مکانیک» یکی از آدمهای معترض و عصیانگر داستان است. او به آسانی زیر بار امور آیینی نمی‌رود و از سنگوارگی ارزشها انتقاد میکند و تقلید بی‌حاصل از آنها را به رخ میکشد. از اینکه انسانها نسبت به ارزشهای گذشته تعصب می‌ورزند و آنها را مورد انتقاد قرار نمیدهند، رنج میبرد. «محمد مکانیک نماز نمیخواند... او به این حرفها اعتقاد ندارد. میگوید تو این دنیا هیچی نیست جز همین چیزایی که میبینیم... اسیر همین خرافاتیم که همیشه بدبختیم، که همیشه باید مته خر کار کنیم و کیفش را دیگرون ببرن، که همیشه تو سری خور و گشنه هستیم» (همان: ۲۷).

صدای او نیز به نوعی صدای خود نویسنده است که تعصبات کور مردم جامعه آزارش میدهد. او از اینکه تعداد محدودی از افراد جامعه برای جمع کثیری بهشت و جهنم مقدر میکنند، دلخور است. غافل از اینکه خود نیز با تعصب ضد دینیش به حقایق بسیاری پشت کرده و خود را زندانی ذهنیت ماتریالیستیک خود ساخته! به این بهانه که غالباً این دست انسانها، حرف را بر عمل رجحان مینهند و ظاهری الهی و باطنی شیطانی دارند. به گفتهٔ راوی امان‌آقا عرق میخورد، و از آنجا که حرفهای پدر خالد را تأیید میکند و اعتقاد دارد(!)، مردم او را فردی رستگار و خوش‌عاقبت میپندارند: «گرچه امان‌آقا عرق میخوره ولی همین که اعتقاد داره کافیه... بالاخره یه روزی رستگار میشه» (همان: ۲۷). یا: «پدرم میگوید دنیا زندان مؤمن است. عموبندر اهل بهشت است... محمد مکانیک جایش ته جهنم است» (همان: ۲۹).

## ۶- زبان

رمان «همسایه‌ها» با ایجاد تعلیق و با جملاتی وصفی و گزارشی از حالات و رفتارهای آدمها آغاز میشود و نوعی اضطراب و دلهره را به خواننده منتقل می‌سازد، کلماتی چون: فریاد، ناله، نفرین و گزارش پرتاب یکی از شخصیت‌های زن داستان توسط شوهرش به داخل اتاق و وصف غربت و رنج

بخشی از مردم. در این رمان نیز همچون رمان «سنگ صبور» با پاره‌ای از حرکتهای و رفتارهای خلاف عرف و اخلاق اجتماعی و دینی روبه‌رو می‌شویم و این شیوه بیان در وصف بیهودگی زندگی و پوچی روابط زناشویی و نقد بیمارگونه نگاهی است که کم و بیش در گستره جامعه برجسته‌سازی شده است. متن این اثر متنی توصیفی است با درهم‌ریختگی ساختار جملات که در بطن خود آرایه‌هایی چون تشبیه، استعاره، کنایه و ضرب‌المثل را جای داده است و بدین طریق توانسته ساختار جامعه‌ای سنتی و ایستا را که بر دروازه گذار تاریخی قرار دارد، نمایان سازد. مشابه‌های محمود سیاه و پلشت‌اند. تصویرپردازی نویسنده عموماً با حیوانات وحشی شکل می‌گیرد که تأکیدی است بر نفرت‌انگیزی آدمها و روابط و خوی و منشی که بر آنها حاکم است. برای نمونه نویسنده علی شیطان، جاسوس نظمیه، را به کرکس، کوسه، گربه و شغال مانند می‌کند. بدین طریق نفرت خود را از حاکمان مستبد نشان می‌دهد. «مته گربه بو میکشد. چشماش مته چشم کرکسه. حقه‌باز مته شغاله ... شامه‌اش مثل کوسه تیز است» (همان: ۲۱۶).

برعکس کلمات محمود در توصیف جملات رمانتیک، یکسره بار مثبت به خود می‌گیرد و چرکی و سیاهی و تیرگی است که از این فضا رخت برمی‌بندد. بدن بلور خانم مانند سنگ مرمر صاف و سفت میشود و پرده‌های اتاقش حریر آبی، نرم و شفاف و رنگ دیوارهایش به سفیدی می‌گراید (ر.ک. همان: ۱۲ و ۱۴). نثر ساده محمود گیرا و از آرایه‌های مصنوعی و تعبیر تکلف‌آفرین به دور است و اقتباس و تقلیدی از نثر گذشته ندارد. نه به اساطیر و الگوهای باستانی و آرکائیک اشاره‌ای میکند و نه به اصطلاحات و آیات و احادیث مستقیم مذهبی. گرچه گاه و بیگاه بی‌مهری خود را با آوردن نقل‌قولهایی از این و از آن آدم خرافاتی، نسبت به مذهب نشان میدهد.

جملات او کوتاه و چکش‌وار، فعلهای مکرر را در ذهن خواننده فرو میکوبد و به جریان داستان سرعت میبخشد. همچنین تسلط توصیفها بر ساختار جملات شکل آنها را بیشتر وصفی و گزارشی میسازد: «هجوم مگسها تکانه میدهد. چشم باز میکنم. اتاق دور سرم می‌گردد. عینهو جنازه رو زمین افتاده‌ام...» (همان: ۳۳۸). زبانش خطی و یکدست، ساده و هموار و در بیان حوادث و رویدادهای داستان، به طور ضمنی منعکس‌کننده خلق‌وخو و منش شخصیتهاست.

### جمع‌بندی

بررسی انجام شده نشان میدهد که این دو نویسنده مانند عموم نویسندگان دهه‌های ۳۰-۶۰ از نمایندگان برجسته سبک ادبی روزگار خویشند و آثار آنها هم اجتماعی است و هم سخت به تاریخ و فرهنگ جوامع در حال گذار و مدرنیته سرکش و افسارگسیخته پیوند خورده است و با آثار روشنفکران چپ زمانه خود خویشاوندی نزدیکی دارند؛ هرچند با نگاهی دیگر میتوان به خلاقیت شخصی افراد دست یافت. چنانچه خواننده هیچ‌گاه در تشخیص و جداسازی آثار چوبک با محمود دچار اشتباه نمیشود. محمود به مبارزه و حرکت اعتقاد دارد؛ هرچند بیشتر نقد را متوجه شخصیتهای دینی و

جامعه تبعیض‌گرا و خرافه‌زده قرار می‌دهد و در ورطه نیهیلیسم اخلاقی-سیاسی سرگردان می‌ماند. در مقابل چوبک نویسنده‌ای ایستا است. او به نیهیلیسم وجودی و ناقص گرفتار آمده است؛ گرچه مانند محمود درد را می‌شناسد، اما در جایی که باید حرکت کند و اندیشه‌های روشنفکرانه خود را وقف تحولات اجتماعی کند، می‌ایستد. البته این قیاس بدان معنا نیست که شخصیت‌های رمان محمود، افراد پرتلاش و کاری هستند که نقش‌های متفاوتی را به عهده می‌گیرند. آنها هم در عمل کاری نمیکنند که کارستان شود. به هر ترتیب هر دو، با نشان دادن و بزرگ کردن زشتیها و پلشتیها به طور جدی طرح سؤال کرده، اندک مایه امید را در خواننده ایجاد میکنند، امیدی که به سبب نداشتن شخصیت‌های موجد راهکارهای مثبت، با شکست و ناکامی همراه می‌گردد.

بی‌تردید واژگان پربسامد و مشترک نویسندگان هم نقش مؤثری در هم‌نوایی سبکی دارند. فریاد اعتراض آنها هنوز از گلو خارج نشده، به خاموشی مایوسانه بدل میشود. اما از اشتراکات دیگر داستانهای پوچگرا، مانند دو داستان مورد بررسی، آن است که در میان صداهای مختلف گاه یک صدا رساتر و پرتنینتر به گوش میرسد و آن صدای نویسندگان روشنفکر و یا فیلسوفان پردغدغه‌ای است که در تنگنای جامعه میکوشند تا پنهانی استبداد خفقان‌آور را نمودار سازند. صدای متفکران و نویسندگانی چون شوپنهاور، سارتر، کافکا، کامو، هدایت و بعضاً خیام و ابوالعلا. آنها دست به کار هستی‌شناسی اجتماعی و تاریخی فرهنگ و مردم میشوند و به نوعی پیام‌آور آگاهی اجتماعی می‌گردند که البته راه به جایی هم نمیبرند. از یاد نبریم که انسان معاصر همواره به خود توجه نشان داده و به دنبال تنوع و دگرگونی، ساختارهای سنتی جامعه را زیر سؤال برده است. او موجودی معلق میان سنت و مدرنیته و غرق شده در انبوهی از خرافه‌ها و جهالت‌ها و منفعت‌پرستیهاست. این انسان که از شهر سنتها و داشته‌هایش جدا شده به گفته پاره‌ای از منتقدان در جامعه خود احساس تبعید میکند و از شرایط پیش روی خود رنج میبرد. او کسی است که نه راهی به شهر خدا (سنت‌های گذشته) و آرمان‌شهر معنوی دارد و نه گریزی از شهر انسان برایش متصور است. شهری متمدن، منظم و سامان‌یافته که خود خالق آن است.

#### منابع

۱. از دریچه نقد (مجموعه مقالات)، ج ۱، دست‌غیب، عبدالعلی. (۱۳۹۱). تهران: خانه کتاب.
۲. ایران میان دو انقلاب، آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۱). احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نی.
۳. بررسی داستان امروز، مهرور، زکریا. (۱۳۸۳). تهران: تیرگان.
۴. دین و روشنفکران مشروطه، گودرزی، غلامرضا. (۱۳۸۷). تهران: اختران.

۵. زبان داستانی صادق چوبک در سنگ صبور؛ نقد آگاه: (مجموعه مقالات)، نفیسی، آذر. (۱۳۶۳). تهران: آگاه.
۶. سنگ صبور، چوبک، صادق. (۱۳۵۲). تهران: جاویدان.
۷. نودونه رمان برگزیده معاصر، برجس، آنتونی. (۱۳۶۹). صفدر تقی‌زاده، تهران: نو.
۸. نیهیلیسم در رباعیهای خیامی، عابدینی‌فرد، مصطفی. (۱۳۸۹). فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی، س ۳، ش ۱۰، صص ۱۴۳-۱۷۴.
۹. نیهیلیسم، غفوری، علی. (۱۳۳۶). تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. همسایه‌ها، محمود، احمد. (۱۳۵۷). تهران: امیرکبیر.
۱۱. یادنامه صادق چوبک، دهباشی، علی. (۱۳۸۰). تهران: ثالث.

An analytic and stylistic comparison of Sange Sabur, Hamsayeha, and Bareye Gomshodeye Raei from a philosophical and social perspective with a nihilistic criticism

Mahbubeh Zolfagharinejad<sup>1</sup> Mohammad Reza Nasr Esfahani<sup>2</sup>

**Abstract**

The constitutional revolution, the dictatorship of Reza shah, the 28 coup d'état and etc made the generation who succeeded in literature from 1330 to 1360 encounter a huge epistemological and belief crisis and led to a widespread depression among the Iranian intellectuals. This unbridled disappointment provided the writers like Hedayat, Choobak, Sadeghi and the others with a ground to create a new style of writing in fiction which is based on psychological and philosophical understanding of man's soul and his relationship with the material and metaphysical world. The flames of this fire never went out and its flares spread to the next generation. This new way of thinking attempted at discovering the darkness of human soul and dominated a great part of the literature of those years by developing some concepts like death, life, absurdism, loneliness and sin and prepared the ground for creating a new type of literature of that time called the literature of the absurd. The present researcher aims at identifying some parts of the mental challenges, common thoughts and stylistic characteristics of Choobak and Mahmood with reference to a definite work of each author within the period of 1330-1360 .

Key words: nihilism, contemporary stories, stylistics, intellectualism

---

<sup>1</sup> - PhD student of Persian language and literature at Esfahan University email: ma54\_z@yahoo.com

<sup>2</sup>- Assistant professor of Persian language and literature department at Esfahan University  
email: m.nasr@lit.uni.ac.ir